

باز خوانی نقش حضرت آیت ا... خامنه‌ای و دکتر چمران در حماسه فتح سوسنگرد در گفت و گو با مهندس مهدی چمران

روایت لحظه به لحظه فتح سوسنگرد

عراقی‌ها به چمران گفتند: یا اخی انت جند عراقی؟

حسین بردبار - حماسه فتح سوسنگرد و بازپس‌گیری این شهر مقاوم از نیروهای یعنی عراق در ۲۶ آبان سال ۵۹ از ابعاد مختلف قابل بررسی است و درس‌های فراوانی می‌توان از آن به یادگار گرفت، از بعد نظامی و سیاسی گرفته تا ابعاد حماسی و حتی فرهنگی و اجتماعی. اما به گفته مهندس مهدی چمران که عصر همان روز شاهد این پیروزی بوده و خود را به بالین برادرش که زخمی شده بوده، رسانده است؛ به این حماسه توجه کمتری می‌شود یا اصلا توجه نمی‌شود. اما رئیس سابق شورای شهر تهران و رئیس بنیاد شهید چمران آن قدر حرف برای گفتن دارد که متوجه گذشت حدود یک ساعت و نیم از مصاحبه نمی‌شوم. روایت مهندس چمران درباره برادر شهیدش و حماسه فتح سوسنگرد در بخش‌هایی شنیدنی و خواندنی



۶۶

من برای تامین مهمات همین عملیات به تهران آمده بودم و وقتی که شنیدم دکتر چمران زخمی شده‌اند، ظهر همان روز (۲۶ آبان ۵۹) مستقیم برای ملاقات دکتر چمران به بیمارستانی در اهواز رفتم

از تاریخ پرشکوه این سرزمین است؛ از نزدیک تته شهید چمران باتانک‌های عراقی تا نامه مقام معظم رهبری برای تجهیز نیروهای خودی، همچنین تلاش حضرت آیت ا... خامنه‌ای برای انجام مصاحبه صداوسیما با دکتر مصطفی چمران به منظور تضعیف دشمن و تقویت روحیه نیروهای خودی و این که اعلام کند که چمران هنوز زنده است... گفت و گوی ما با مهندس مهدی چمران در یک عصر پاییزی در دفتر بنیاد شهید چمران اینک پیش روی شماست.

درباره چگونگی فتح سوسنگرد و تاثیر آن در اتفاقات بعدی و سرانجام دفاع مقدس توضیح دهید.



-از توجه خاص شما به یکی از حماسه‌های بزرگ دفاع مقدس که کمتر از آن یاد می‌کنند تشکر می‌کنم، شاید علتش همین این باشد که روزهای آغازین جنگ در ۲۶ آبان ۵۹ بودن آن اوایل کسی نبود که تاریخ‌نگاری کند و اثرش را هم خودش را باز نیافته بود و سازمان و تشکیلات سپاه وجود نداشت. وقتی که به نوشتن تاریخ جنگ هم اقدام می‌شود به حادئه سوسنگرد توجه کمتری می‌شود یا اصلا توجه نمی‌شود. سوسنگرد در ابتدا دست نیروهای ما بود، اوایل جنگ گروه‌های چپ‌گرای منطقه خوزستان که با جبهه التحریر عربیه در عراق ارتباط داشتند، با حالت کودتا ماندنی یک فرماندار در آن جا گذاشتند و به نوعی سوسنگرد را در اختیار گرفتند که بلافاصله حربه‌هایی شروع شد و استاندار فرماندار دیگری منصوب کرد و موضوع برطرف شد. اوایل جنگ همه حمله‌ای به آن جا شد ولی موفق به تصرف نشدن اما حادثه‌ای که از حدود ۱۹ آبان ۵۹ شروع شده بود نوعی برنامه ریزی برای تصرف سوسنگرد توسط نیروهای عراقی بود، پس از تصرف بستان توسط عراقی‌ها، شروع کردند به جلوگیری و تاپل سایه‌پوشوری کردند و از پل سابه هم گذشتند و مقاومت‌هایی مواجه شدند و لی این بار تپ های زرهی از دو طرف به سوسنگرد حمله کردند، هم از غرب یعنی بستان به سوسنگرد و هم از جنوب از طرف هویز به آلامند، در سوسنگرد هم کسی نبود که در برابر نیروهای زرهی عراق مقاومت کند، نیروی ارتش نبود و شهر توسط یک پاسگاه ژاندارمری و ۱۰ ژاندارم با سلاح‌های سبک معمولی اداره می‌شد، تعدادی از نیروهای متفرق از نقاط مختلف کشور نیز آمده بودند که در اطولبانه پخت‌جنگ چون مردم سوسنگرد ساکن بودند و شکل شهر داشت. از ستاد جنگ‌های نامنظم هم آن جا تعدادی نیرو داشتیم که مستقر بودند و پایگاهی بود که بتوانند به اطراف دیده بانی تسلط و در صورت نیاز حرکت‌هایی داشته باشند.

شما آن زمان در سوسنگرد حضور داشتید؟

-آن زمان نه، آقای اخوان برادر آقای کاظم اخوان که در لبنان اسیر (زنده) شد در آن جا حضور داشت که افسر

مخابرات نیروی هوایی و خراسانی بود و از طرف ستاد جنگ‌های نامنظم ماموریت پیدا کرده بود که با تعدادی از نیروها داخل سوسنگرد باشند، عملیات محاصره سوسنگرد که شروع شد آن‌ها داخل شهر ماندند.

چرا مقاومت برای شکستن حصص سوسنگرد از اهمیت زیادی برخوردار بود؟

- سوسنگرد یک شهر بود و اگر آن جا را می‌گرفتند و پایشان را محکم می‌گذاشتند می‌توانستند به حمیدیه و اهواز بیایند. سوسنگرد برای ما هم خیلی اهمیت داشت چون مرکز دشت آزادگان بود و اگر سقوط می‌کرد کل دشت آزادگان در سیطره آنان بود... آیت ا... خامنه‌ای و دکتر چمران هر شب می‌نشستند و برنامه‌ها را مرور می‌کردند، شب، موعد عملیات چریکی بود و روز هم جلساتی داشتند، شب‌ها، عملیات چریکی برای دشمن سخت تر است، موقعیت‌ها در روز شباسایی می‌شد و شب عملیات را انجام می‌دادند، هر شب که می‌رفتند چندتانک عراقی را به هوامی فرستادند، از آن جا گزارش دادند که نیروهای عراقی دارند می‌آیند؛ فردی به نام سرگرد فراتاش که مشغدی بود و در رکن سه ستاد جنگ‌های نامنظم حضور داشت در خارج از سوسنگرد با تعدادی نیرو و حضور داشتند که شنیده بودند عراقی‌ها دارند می‌آیند و خودش‌ان را از محاصره عراقی‌ها بیرون آوردند و دکتر چمران همراه با آقا که تشریف داشتند با برخی از دوستان نظامی دیگر مشورت کردند و تصمیم گرفته شد که از ارتش بخواهند جلوی عراقی‌ها را با تانک بگیرند. نامه‌ای نوشتند و با فرمانده لشکر ۹۲

زرهی (مرحوم سرهنگ قاسمی) صحبت کردند و گفتند که جلوی عراقی‌ها بگیرند، او هم به مقام بالاتر منتقل کرد و رفت تا فرمانده نیروی زمینی و فرمانده کل قوا [بنی صدر] که آن‌ها موافق نبودند. در این هنگام یکی از تپ‌های نیروی زمینی که فکر کنم تپ ۳ بود، از لشکر ۹۲ آزادفول حرکت کرد که برای جلوگیری از حصر آبادان به ماهشهر برود، دکتر چمران پیشنهاد داد که قبل از این که نیروهای تپ به ماهشهر بروند بیایند طرف سوسنگرد و آن جا پیاده شوند و جلوی ورود نیروهای زرهی عراق به سوسنگرد را بگیرند ما نیروی زرهی دیگری نداشتیم منتها تاکتیک دکتر این بود که نیروهای زرهی نظامی از جمله تانک‌ها را با نیروی پیاده مخلوط می‌کرد و این تاکتیک برای ارتش ما نو بود، هیچ کسی نه این روش را تجربه بود و نه خبر داشت و او در سوسنگرد این را برای اولین بار اجرا می‌کرد. بعد،ها در جنگ‌های دیگر هم پیاده کرد و تاکتیکش شد برای ما در مقابل تانک‌های عراق که تا آخر جنگ تقریبا به همین روش می‌جنگیدیم یعنی پیاده‌های ما جلوتر از تانک‌های رفتند این جا هم به سرهنگ قاسمی گفته بودند که ما با نیروهایمان می‌رویم جلوی جنگیم و شما از پشت ما را با توپخانه و تانک‌ها حمایت کنید، آن‌ها قبول نکردند چون بنی صدر و مشاوران نظامی اش و بالطبع فرمانده نیروی زمینی موافق نبودند، آن‌ها گفتند عراقی‌ها با حداقل دو تپ‌پ دارند حمله می‌کنند و یک تپ هم زور دارند و از یک لشکر بیشتر هستند یعنی لشکر تقویت شده هستند و مشاوران زرهی که ما می‌فرستیم تپ‌منها است و به جای ۱۲۰۰ تانک، ۳۰ و اندی تانک دارد و در مقابل ۳ تا ۳ تپ‌ از بین می‌رود. می‌گفتند که ما هم نیروهایمان را از دست می‌دهیم و هم سوسنگرد را.

چه اندیشه‌ای باعث شده بود که مقام معظم

رهبری و دکتر چمران این قدر تاکید کنند روی این که چنین اتفاقی نمی‌افتد؟

-دکتر می‌دانست که چه کار می‌خواهد بکند، می‌گفت ما طوری می‌جنگیم که تانک‌های خودی آسیب بینند. با تاکتیک منحصر به فردی که داشت و یک تاکتیک پارتیزانی بود و نه تاکتیک کاملاً کلاسیک نظامی با استفاده از تانک‌ها ،توپخانه ارتش و نیروی هوایی و هوابروز و بالگرد و با سرهنگ قاسمی درباره تک‌تک موارد هماهنگ کرد ولی وقتی که دکتر چمران خواست برای انجام آن اجازه بگیرد، اجازه نداد و گفت که انجام نمی‌دم!

که این اجازه ندادن قاعد تا از طرف بنی صدر بود؟

-قاعد تا بالا به او گفته بودند که بعد به فرمانده نیروی زمینی و سپس به او رسیده بود.

ظاهرا حضرت آیت ا... خامنه‌ای و شهید

چمران جلوی این مسئله ایستادگی می‌کنند، علاقه مندم در این باره هم بگویید؟

-شب ۲۶ آبان ۵۹ که شد سرهنگ قاسمی اعلام کرد که

آرزوی چمران و دستور شبانه امام(ره)

دکتر (چمران) و آقا (مقام معظم رهبری) هر دو باتهران را دفتر حضرت امام(ره) تماس می‌گیرند و با مرحوم اشراقی و حاج احمد آقا صحبت می‌کنند و [با هماهنگی در فرماندهان رده بالای نظامی در شکستن حصص سوسنگرد] را به گوش امام می‌رسانند که امام هم شبانه دستوری دهند که سوسنگرد باید آزاد شود و تپ ۳ زرهی برود آن جا را آزاد کند و بعد به سمت جنوب برود و این دستور را امام(ره) می‌دهند. این دستور که صادر می‌شود، همان شب ابلاغ می‌شود به سرهنگ قاسمی (فرمانده وقت لشکر ۹۲ زرهی ارتش) می‌رسد و آماده حمله می‌شوند. دکتر چمران همان شب به چچه‌ها را آماده می‌کند، چون عراقی‌ها خیلی جلوی ما رفتند تا به سوسنگرد برسند، در منطقه عملیاتی طراح از «کرخه کور» ممکن بوده که بالا بیایند و نیروهای ما را دور بزنند که اگر این اتفاق می‌افتاد، خیلی خطرناک بود بنابراین تعدادی نیرو آن جا می‌گذارند و سنگرهایی کنده بودند که اگر تانک‌های دشمن آمدند با آربی‌جی بزنند. نیروهای ما این سنگر‌ها را در شب تاسوعا درست می‌کردند و هنگام این کار زیارت وارث را می‌خواندند و دکتر چمران از بیرون آن‌ها را گوش می‌گرمه می‌کرد که در دهوقتی که به عذر داری پالتنا کنت معک می‌رسند و دکتر چمران در دست نوشته‌ای زیبا می‌نویسد: (ای حسین (ع) من در کر بلا نبودم که در کاب تو شهید بشوم ولی آرزو می‌کنم که در خوزستان خون گرم من بر خاک داغ خوزستان بریزد...)»

می‌شوند. در این جا عموما عقب نشینی‌های تاکتیکی انجام می‌دهند، یعنی نیروها دو گروه می‌شوند، یک گروه می‌جنگند و دیگری عقب می‌آید و فرصت پیدا می‌کند در جایی توقف کنند و روی دشمن آتش باری کنند و سپس گروه اولی که می‌جنگیدند فرصت پیدا می‌کنند عقب بیایند. این فرایند ادامه پیدا می‌کند تا سالم بمانند (و زمان بگیرند). دکتر چمران نیز به‌چه‌ها را دو گروه می‌کند، یک گروه همه بچه‌ها می‌شوند که عقب نشینی می‌کنند و خودش به تنهایی نقش گروهی را پیدا می‌کند که باید بجنگد و به بقیه فرمان نظامی می‌دهد که به عقب بروند. بچه‌ها عقب نمی‌رفتند ولی دکتر با روحیه‌ای با صلابت و جدی دستوری می‌دهد که عقب بروند ولی یک نفر به عنوان محافظ می‌ایستد که شهید اکبر چهروانی بود، که می‌ماند و دوفتری با دکتر شروع می‌کنند به جنگیدن باتانک‌های دشمن و با تفنگ معمولی چون چیز دیگری نداشتند البته دکتر مقداری نارنجک داشت که می‌توانست بر یک یا زنجیر تانک را از کار ببندازد، به این صورت با آتش شدید می‌جنگیدند و دشمن درست تشخیص نمی‌داده که واقعا چقدر نفدر هستند، این دوفنر (اکبر و شهید چمران) می‌ایستند و بقیه نیروها عقب می‌روند. بعد از چند دقیقه اکبر هم شهید می‌شود.

این اتفاق چه زمانی می‌افتد؟

-قبل از ظهر ۲۶ آبان، ساعت حدود ۱۱، عراقی‌ها می‌بینند که یک گروه عقب نشینی کرده‌اند و ولی یک



گروه هنوز دارند می‌جنگند بنابراین حلقه محاصره را سمت گروهی که می‌جنگند می‌آورند در حالی که تنها دکتر بوده است که می‌جنگیده یعنی از شمال و جنوب جاده هجوم می‌آورند. دکتر به پایین جاده که گود بوده است می‌آیند و دیده نشود، آن جا زمین صاف بوده است ولی دکتر یک بر جستگی نیم تری پیدا می‌کند و همان جا می‌ماند و می‌جنگد، عراقی‌ها فکر می‌کنند که با یک گروه از افراد مواجه‌اند و حلقه محاصره را تنگ تر می‌کنند تا گروه را سرکوب کنند. بعد نگاه می‌بینند که یک نفر دارد در آن‌ها می‌جنگد که دکتر چمران می‌گوید دیدم که گلوله توپ را به طرف من آوردند تا من را بزنند ولی با سرعت خود را تغییر دادم و پشت تنه‌ای پنهان شدم ولی تر کش توبی که از تانک‌ها می‌شود به دو نقطه پای د کتر می‌خورد و به شدت زخمی می‌شود ولی با پارچه شلوارش پایش را می‌بندد که خون ریزی نکند و به جنگیدن ادامه می‌دهد، حتی با نارنجک، دشمن می‌بیند که به جایی نمی‌رسد ، دستوری می‌دهد که نقشه دیگری اجرا شود و تانک‌هایشان از شمال جاده روی اسفالت به پایین می‌آمدند تا به تانک‌های پایینی متصل شوند و دکتر چمران نظاره گر این‌ها بوده است و خودش در یکی از روزن‌ها هایش با خدای بزرگ می‌گوید که من در مقابل انبوهی از تانک‌ها می‌جنگیدم، دکتر به این تانک‌ها شاید حدود نیت ساعت تیر اندازی می‌کرده است تا به سمت سرشوند. خودش می‌گوید که مثل ماهی در ساحل سرخ شدن از این روان روی می‌شدم و به چهار طرف تیر اندازی می‌کردم و خون هم از بدنم جاری بود که یک گلوله هم به‌ران دکتر اصابت می‌کند.

دقیقا کجا این گلوله به دست اصابت می‌کند؟

-این محل آخرین پلی بوده است که به سوسنگرد می‌رسیدند یعنی دکتر می‌گوید که من سوسنگرد را می‌دیدم و عراقی‌ها تا آن جا پیش رفته بودند که همان جا گلوله به پای دکتر اصابت می‌کند و زخم شدیدی برمی‌آورد. دکتر می‌رود و زیر پل و می‌کشد که لااقل تیر نخورد. برای مایک با تعریف می‌کرد که به خون نهمیب زدم که بایست ، من هنوز با تو کار دارم، هنوز ما دشمن را فراری نداده ایم، شهادت هم باید این گونه و آن گونه باشد.... که جزئیات این کشته‌های رتباطی آقای اخوان قطع شود و دلی چون افسر مخابرات بود روی پشت بام دکتر هست. تقریبا یک ساعت این تیر اندازی و تبادل آتش ادامه داشته و نیروهای ما فکر می‌کردند که دکتر کشته شده است چون اثری از دکتر نمی‌دیدند فقط صدای تیر

این کار نه غذا و نه مهمات داریم

بچه‌های ژاندارم و آقای اخوان دیده بودند که شهر امنیت ندارد بنابراین داخل پاسگاه ژاندارمری رفته بودند. اخوان از داخل شهر با تلفن با ما تماس داشت و مرتب گزارش می‌داد و می‌گفت که ۱۰ ژاندارم داخل پاسگاه کاری نمی‌توانند بکنند و اگر عراقی‌ها بیایند، ژاندارم‌ها یا کشته یا اسیر می‌شوند و بچه‌های ما نمی‌توانند مقابل تانک بایستند. فقط سعی می‌کنند که راه‌هایی را برای برون رفت از محاصره از اطراف شهر پیدا کنند تا فرار کنند چون نمی‌توانند داخل شهر مقاومت کنند. این صحبت تا نزدیکی غروب بود که بعد از آن تانک‌های عراقی وارد شهر شدند و به شدت همه جا را گوله باران کردند تا حدی که سیم‌های ارتباطی آقای اخوان قطع شود و دلی چون افسر مخابرات بود روی پشت بام استفاده از سیم‌های دیگری گزارش خودش را می‌داد؛ یکی از موضوعاتی که دکتر چمران را خیلی تحت تاثیر قرار داده بود همین گزارش‌های آقای اخوان بود. بعد گفتند که ما این جا نه غذا و نه مهمات داریم که پاسخ گرفتند در مصرف مهمات صرفه جویی کنید ولی برای غذا می‌توانید از مغازه‌های داخل شهر که توسط کسبه‌ها شده بودند استفاده کنید، همین آقای اخوان گفته بود که این کار حرام است چون صاحب آن نیست. ببینید قدرت اعتقادات قوی است، ما رفتم از آقای موسوی جزایری به عنوان حاکم شرع آن جا اجازه گرفتیم و به آن‌ها ابلاغ کردیم که اجازه شرعی گرفته ایم ، گفتند هر چه بر می‌دارد روی یک کاغذ بنویسید و بعد ما پولش را می‌دهیم فعلا شما گرسنه نمانید...



عکس‌ها: آرشیو مجمع پیش‌کسوتان جهاد و شهادت جبهه سوسنگرد

یکی از دوستان دیگر که خودش را به صحنه می‌رساند دکتر را سوار کامیون می‌کنند و به او می‌گویند که عقب کامیون دراز بکش، دکتر قبول نمی‌کند و می‌گوید که روحیه بچه‌ها تضعیف می‌شود اگر مرا در چنین حالتی ببینند، دکتر جلوی نمی‌نشیند و کامیون به طرف نیروهای خودی می‌آید. وقتی می‌آمدند ترس از این وجود داشته که چون کامیون عراقی است ، آن را بزنند، که دکتر خودش را از اتاق کامیون بیرون می‌کشد و دست تکان می‌دهد و حتی صدا می‌زند و شهید فلاحی (فرمانده وقت نیروی زمینی) می‌گوید که دکتر چمران است او را نزدیک می‌بینند که پای دکتر زخمی است و کامیون عراقی‌ها را به غنیمت گرفته‌اند. بچه‌ها خیلی تهییج و دوباره سازمان دهی می‌شوند، شهید فلاحی نیز به نیروهای ارتش نهمیب می‌زند و آن‌ها هم همراه با بچه‌های ستاد جنگ‌های نامنظم از زیر و روی جاده حمله می‌کنند و جلو می‌روند و تانک‌ها را می‌زنند و وارد سوسنگرد می‌شوند و دکتر چمران را وارد آمبولانس می‌کنند و به بیمارستان می‌آورند. من بعد از ظهر زمانی رسیدم که دکتر تحت عمل جراحی بود. البته به دلیل این که داروی بیهوشی نداشته‌اند، با اجازه دکتر بدون بیهوشی، جراحی می‌کنند! یعنی دکتر را با بی‌حسی جراحی می‌کنند؟

ستاد منظم جنگ‌های نامنظم!

ستاد جنگ‌های نامنظم اتفاقا خیلی منظم بود از چند رکن تشکیل می‌شد، رکن اول کار پرسنلی، رکن دوم، کار اطلاعاتی، رکن سوم کار عملیاتی و رکن چهارم کار تدارکاتی و پشتیبانی را انجام می‌دادند. وقتی شهید دکتر چمران به خوزستان رفت ؛ همراه با مقام معظم رهبری که هر دو نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و نماینده حضرت امام(ره) در شورای عالی دفاع بودند، تصمیم می‌گیرند ستادی برای جنگ‌های چریکی و پارتیزانی ایجاد کنند، استدلال دکتر چمران این بود که باید فعلا جلوی حرکت ارتش عراق را به گونه‌ای بگیریم تا ارتش و سپاه و سایر نیروها فرصت پیدا کنند خودش‌ان را سازمان دهی کنند و جلو بیایند، اگر این‌ها را ها کنیم ، عراقی‌ها جلوی ما آیند و ما با ضربات خودمان نظم نظامی‌شان را به هم می‌زنیم. ایشان با مقام معظم رهبری خدمت امام رفتند و امام دستور دادند و نامه نوشتند که سلاح و مهمات‌شان را تامین کنید و ما هم مهمات را می‌گرفتم. ستاد جنگ‌های نامنظم در نقاط مختلف نیرو می‌گذاشت که یکی از مهم‌ترین جاهایی که نیروهایشان جلوی عراقی‌ها را گرفته بودند در جنوب اهواز در منطقه دب حردان بود که ۶ کیلومتر یا کمتر با اهواز فاصله نداشت و بسیار خطرناک بود و دکتر با حدود ۱۵ نفر نیروی چریک هر شب به جنگل کنبوعه یا منطقه دب حردان می‌رفتند و از بین درختان تانک‌های عراقی را می‌زدند چون آن زمان کارخیز هم نبود، به سرعت هم بر می‌گشتند و با این کار نظم نیروهای نظامی عراق را به هم می‌ریختند. در سوسنگرد هم نیرو گذاشته بودند که جلوی نیروهای عراقی که از طرف بستان می‌آیند را بگیرند. البته عقب تر در حمیدیه و تپه‌های فولی آباد نیز نیرو گذاشته بودند، عراقی‌هایک بار از شمال سوسنگرد را تهاجم می‌کردند و در زمان که درگیر شهید البته در زمان آن جا تانک‌هایشان را گل گیر کرد و بارانگی شده بود و نیروهای ما تانک‌هایشان را با آربی‌جی شکار کردند که یکی از آن تانک‌ها را به یادبود تانک‌هایی که زدیم در کنار جاده با تابلویی گذاشته ایم.

-بدون بی‌حسی و بیهوشی! دکتر دوبای، جراح ایشان به دکتر چمران می‌گوید: «ناراحت که نیستی؟» که دکتر زیر لب ذکر می‌گفته و به آن‌ها می‌گوید شما کار خودتان را بکنید و من هم کار خودم را می‌کنم، نگران من نباشید. بالاخره پس از جراحی؛ دکتر را اتاق دیگری می‌آورند که من حضور داشتم، این جا آقا (زهرا انقلاب) یک گروه تلویزیونی را فورا خبر کرده بودند که با دکتر چمران مصاحبه کنند، چون شایع شده بود که دکتر چمران شهید شده است و این موضوع روحیه رزمندگان را تحت تاثیر قرار می‌داده؛ که دکتر در همان حال یک مصاحبه بسیار زیبایی انجام می‌دهد که در آن خطاب به امام(ره) می‌گوید که من به شما تبریک می‌گویم که دارای چنین یارانی هستید، سپاه پاسداران را به شدت باید تقویت کنید و سپس این که چگونه محاصره و از چنگال دشمن خارج شوید را توضیح می‌دهد.... خطاب به صدام هم می‌گوید که این اول کار است و پیروزی‌های بعدی خواهد آمد. دکتر چمران بعد از آن در جمع تعدادی از افرادی که به عیادت آمده بودند ؛ از جمله شهید فلاحی ، شهید کلاه‌دوز و شهیدر ستمی از ستاد جنگ‌های نامنظم و شهیدر ستمی که از سپاه مشهود آمده بود و سرهنگ قاسمی و آقای غرضی؛ می‌گوید که آماده بشوید تا صبح فردا (۲۷ آبان ۵۹ مصادف با تاسوعای حسینی) نیروهایمان را جمع کنیم و صبح عاشورا به طرف ارتفاعات ۱۰۰۰ اکبر در شمال سوسنگرد حمله کنیم؛ مدتی بعد در ۱۵ اردیبهشت سال ۶۰ هم دکتر با همان پای زخمی همراه با نیروهای ارتش توانستند بالاخره تپه‌های ا... اکبر را فتح کنند.

